



حامد عقیلی
کارگردان:

**هر تماشاگر باید برداشت خود را
از نمایش داشته باشد**

شرق آن را بیان کرده‌اند. حال آن موقع کوانتوم نامیده نمی‌شد. این فضا، فضایی است که هیچ چیزی در آن نمی‌تواند مطلق باشد. یکی از تعارف کوانتوم این است که هر کسی که بگوید کوانتوم را فهمیده‌ام، اصلاً نفهمیده است و ما همین نکته را در این نمایش می‌بینیم به صورتی که ما، هر زمان مخاطب می‌خواهد در مورد وضعیت نمایشی یک تصمیم قطعی بگیرد، یک دفعه زیر پایش را خالی می‌کنیم و از او می‌خواهیم از منظر دیگری مسئله را ببیند.



جواد اسماعیلی
بازیگر:

**سعی کردم
به دور از کلیشه‌ها پیش بروم**

آیا کاراکتر جوانگ تسو از دل زمان می‌آید و حضورش پیرو کدام بعد این نمایش است؟ به نظر من شخصیت «جوانگ تسو» یک داکيومنت دراماتیک، یعنی یک شخصیت تاریخی است که مستند واقعی او وجود دارد و حال این کاراکتر در قالب نمایش با یک محتوای دراماتیک آمیخته شده است. جوانگ تسو یک شخصیت مستند واقعی از یک فیلسوف چینی با همان خصوصیات و بدون هیچ‌گونه دستکاری در فضای دراماتیک یا نمایشی است و ما در قالب نمایش با گریم، لباس یا نور یا نوع بیان، تعبیراتی در آن ایجاد کرده‌ایم.

ما در آثار نمایشی بسیاری با کاراکترهای غربی روبرو هستیم و با کاراکترهای شرقی مواجهه کمتری داریم. پیرو همین امر در نزدیک شدن به فرم بدنی و بیانی این کاراکتر چگونه عمل کردید؟ من سعی کردم به دور از کلیشه‌هایی که وجود دارد پیش بروم. بسیاری از ما بازیگران در مواجهه با کاراکترهای غربی و شرقی ناخودآگاه در نوع حرکت، لحن و بیانمان سراغ یک سری کلیشه‌ها یا همان تیپ‌هایی می‌رویم که وجود دارند. من سعی کردم فاصله بگیرم و خودمانی‌تر و بسیار روان، بدور از هر ادا و شوآف و تیپ‌سازی، نقش را اجرا و در واقع، خود کاراکتر را بازی کنم. حتی از فکر کردن به شرقی یا غربی بودن کاراکتر نیز اجتناب کردم. چون فکر می‌کردم اگر سراغ این تیپ‌ها، بازی‌ها یا این نوع میمیک‌ها بروم یک لطمه بزرگ به این کاراکتر می‌زنم. مرز باریکی بین کاراکتر و تیپ بودن وجود دارد و با توجه گریم و خصوصیت این کاراکتر، احتمال و ریسک تبدیل شدنش به تیپ وجود داشت و من به شدت از این قضیه پرهیز کردم.

فلسفه اثر تا چه حد برای شما قابل درک بود؟

در ابتدا که متن را خواندم و با کارگردان درباره مکتب تائوئیسم صحبت کردیم پس از آن نیز در رابطه با این فلسفه و مکاتب و اعتقاد شدید مردمان شرق به طبیعت‌گرایی تحقیق کردم. در واقع در ابتدا هیچ شناختی درباره این موضوع نداشتم ولی وقتی درباره‌اش تحقیق کردم، دیدم که وجه تشابه چشمگیری با شاعر مورد علاقه خودم، جناب آقای سهراب سپهری دارد و سعی کردم به نوعی یک هم‌زادپنداری مستقیم با این کاراکتر داشته باشم، کاراکتری که به شدت لطیف و طبیعت‌گراست. فکر می‌کنم ما به‌ازای ایرانی این مکتب را می‌توانیم در قالب سهراب سپهری و در قالب طبیعت‌گرایی او ببینیم. می‌توانم بگویم که به نوعی با این کاراکتر زندگی کرده، جنس مکتبش را شناختم و با آگاهی سراغش رفتم.

جذابیت این متن و دلیل انتخابش چه بود؟ چند سالی بود که می‌خواستیم فعالیت تئاتری‌ام را از سر بگیرم یکی دو بار هم اقدام کردم ولی متأسفانه به‌خاطر شرایطی که حاکم بود، نشد. در این مدت، متن‌های بسیاری خواندم اما بدنال متنی بودم که تنها برای صحنه تئاتر باشد. متن‌های مثل «چهار صندوق» بیضایی که به نظر من نمی‌شود غیر از روی صحنه تئاتر مدیوم دیگری برایش در نظر گرفت. تا اینکه پیشنهاد شد که آقای رعیت برایمان متنی بنویسند. آقای رعیت نیز فضایی که من نیز شخصاً بدان علاقه‌مند هستم و آثاری در این فضا ساخته‌ام را انتخاب کردند. فضای در مرز بین واقعیت، خیال و توهم و همین نکته برای من یکی از جذابیت‌های اصلی این متن محسوب می‌شد. از طرف دیگر حرف اثر نیز برایم خیلی مهم بود و جذابیت‌های لازم برای اینکه بتوانم کار کنم را داشت.

در مورد جوانگ تسو، فلسفه‌اش و تأثیری که بر داستان و خود نمایش دارد بگویید. من تقریباً شناخت کافی نسبت به تائوئیسم دارم. یعنی سال‌ها بخشی از علاقه‌ام بوده، مطالبی درباره‌اش خوانده‌ام و کار کرده‌ام اما نمی‌توانم گفت که در این نمایش دقیقاً در مسیر اندیشه‌های جوانگ تسو هستیم. جوانگ تسو در حقیقت یک بهانه است برای طرح قصه. اما در کلیت و منظر لانگ‌شات جوانگ تسو نیز در همین حیطه گام برمی‌دارد که به جهان و هیچ چیزش نمی‌شود به صورت مطلق اعتماد کرد چرا که همه چیز در حال تغییر است. تائوئیسم که بنیانگذارش لائوتسه و جوانگ تسو در حقیقت فرد دوم این مکتب بوده، اشاره به همین دارد که هیچ‌چیز جهان را نباید تغییر داد، باید بگذاریم همه‌چیز همان‌طور که هست باشد و ما در مسیر شناور باشیم. اعتمادی هم به آن نیست و هر چیزی می‌تواند در لحظه‌ای صددرصد درست و در لحظه دیگر با زاویه دید یک فرد دیگر، کاملاً غلط باشد. این دستاویز نویسنده بود که بتواند این قصه را پرورش بدهد.

به هر حال فضای شرق همیشه رمز و رازی در خود نهفته دارد و این رمز و راز در قالب عناصر مختلفی در حوزه هنرهایی مانند نمایش و موسیقی و نقاشی خود را نشان می‌دهد. به نظر می‌آید شما نیز در بعد کارگردانی این نمایش سعی کرده‌اید به صورت مینیمالیستی از این عناصر بر القای این فضا استفاده کنید. همان‌طور که گفتید، فلسفه، هنر و فرهنگ شرق پر از رمز و راز است و این برمی‌گردد به نوع نگاه آدم شرقی، که البته امروز این قضیه جهانی‌تر شده و انسان غربی نیز سعی می‌کند چنین نگاهی به مسائل داشته باشد. به همین سبب شاهدیم که هزاران سال قبل از آنکه میحت کوانتوم از طرف دانشمندان غربی مطرح شود، بزرگان، مریبان و انسان‌های معنوی

در بحث دکور و لباس هم به همین شکل پیش رفته‌اید؟ بله، حتی بسیاری از من در این مورد پرسیده‌اند و جواب من این است که اگرچه ته مایه‌های فرهنگ و سنت هنوز هست، اما این عناصر به شدت در هم ادغام شده‌اند. برای همین من سعی کردم این نگاه را در طراحی لباس و دکور و انتخاب آکسسوار کار داشته باشم. یعنی در فضا و دکور کاملاً شرقی، ما مجبوریم دستگاه کارت خوان داشته باشیم، کاراکترها کتان‌ها به پا داشته باشند، نیم‌تنه بالایی لباس کاراکتر دکتر چین و نیم‌تنه پایینی‌اش غربی باشد و... در واقع من سعی کردم آن آشفتگی موجد در ذهن و دنیای کاراکترها در صحنه‌ریال دکور و لباس‌ها نیز داشته باشم.

سخن پایانی

قصد من در این نمایش ابتدا بر این بود که هیچ وقت نگویم نگاه من به نمایشنامه چه بوده و در درجه دوم دوست داشتم وقتی کار تمام می‌شود، به تعداد تماشاگران، نظر و نگاه متفاوت نسبت به اثر وجود داشته باشد. بدین ترتیب هر مخاطبی بر اساس کودکی‌اش یا بر اساس زندگی فعلی و گذشته‌اش در نقطه‌ای این به فضاوتی از اثر می‌رسد. مثلاً برای برخی از بانوان صحنه چمدان خیلی اهمیت داشت و تحلیل‌شان این است که این کار می‌خواست بگوید جهان مردانه، زن را باور ندارد. در حالیکه برعکس همین نقطه نظر نیز وجود داشت و برخی می‌گفتند که جهان زنانه، نمی‌تواند مرد را بپذیرد و این اشاره به همان نکته دارد که جهان ایدئال، آن جهانی است که یل و یانگ یا مذکر و مؤنث، کنار هم باشند. این برای من خیلی لذت‌بخش است که هر کسی بر اساس تجربیات زندگی‌اش به تحلیلی می‌رسد و من نیز در تحلیل کار برای بازیگرانم مدام به همین نکته اشاره می‌کردم که ما قرار است کاری کنیم که مخاطب نتواند یک نگاه واحد به کار داشته باشد بلکه باید به تعداد مخاطبان نگاه‌های متفاوتی شکل گیرد. درست مثل جهان خودمان و تلورانس وحشتناکی که در نگاه به جهان وجود دارد.

